

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (ش)

سال سیزدهم و چهاردهم، شماره ۴۸ و ۴۹، زمستان ۱۳۸۲ و بهار ۱۳۸۳

بررسی و تحلیل مفاهیم عشق، خانواده و خوشبختی در آثار آنتون چخوف*

دکتر جان الله کریمی مطهر**

چکیده

مساله عشق، خانواده و خوشبختی همواره مورد توجه نویسندگان و هنرمندان جهان بوده است و در دوران مختلف با دیدگاه‌ها و نظرات متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است و همیشه مانند ابزاری در خدمت خلاقیت و همچنین برای توصیف مسائل روحی قهرمانان بوده است.

در مقاله، مفاهیم مختلف عشق، خانواده و خوشبختی در آثار آنتون چخوف مورد بررسی قرار گرفته است. مساله عشق و خوشبختی را چخوف در مقایسه با دیگر نویسندگان روسیه به شکل دیگری بررسی می‌کند. چخوف نه تنها مفهوم عشق و خوشبختی را به صورت کلی بیان نمی‌کند، بلکه تاکید می‌نماید که درک و برداشت این مفاهیم در نزد قهرمانان مختلف، متفاوت است.

کلید واژه‌ها: آنتون چخوف، عشق، خانواده، خوشبختی

* این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی شماره ۱۳۶۳/۱/۴۶۸ است که با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه تهران انجام گرفته است.

** عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

مقدمه

در پایان قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ تحولات اساسی در عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در اروپا صورت گرفت که آزادی زنان را به دنبال داشت و آنها به صورت گسترده در فعالیت های زندگی اجتماعی شرکت می کردند. این تحولات تغییرات زیادی در ساختار خانواده که به نظر می رسید خیلی هم محکم است، به وجود آورد و بر آثار چخوف نیز بی اثر نماند، به خصوص آنکه دیده می شود که خانواده یکی از مسائل اصلی آخرین آثارش می باشند. در آثار آنتون چخوف^۱ مساله عشق، خوشبختی و خانواده به شکل گسترده مورد بررسی قرار می گیرد. او ابتدا این مسایل را در حد روابط اجتماعی و مالی، ولی سپس در سطح ارتباطات روانی قهرمانان توصیف می کند.

دیدگاه نویسندگان و فیلسوفان معاصر چخوف در مورد این موضوع

قبل از اینکه موضوع عشق و خانواده را در آثار آنتون چخوف بررسی کنیم، دیدگاه های نویسندگان و فیلسوفان معاصر او را در این مورد بررسی می نمایم. نویسندگان معاصر چخوف معتقد بودند عشقی که توسط مذهب مسیحیت اعلام شده است در راس احساسات انسان قرار دارد و در حال حاضر ارزش و پاکی خود را از دست داده است. تورگنوف^۲، داستایفسکی^۳ و تالستوی^۴ در آثار خود مسئله خانواده را براساس ایده آل مسیحیت بررسی می کردند که در آن اخلاق پاک در روابط خانوادگی مدنظر است. فیلسوف های غربی و روسی معاصر چخوف هم عشق را قبل از هر چیزی یک احساس مذهبی می دانستند. س. آفرانک^۵ فیلسوف روسی معاصر چخوف می گوید: "هر عشق واقعی - آگاهانه یا ناآگاهانه، فرقی ندارد - به خودی خود یک احساس مذهبی است".

1. Anton Chekhov
2. Turgenev
3. Dostoyevsky
4. Tolstoy
5. S. A. Frank

ولادیمیر سالوویف^۱ هم به جنبه مذهبی عشق اشاره می‌کند و معتقد است که "عشق یک واقعیت طبیعت است (یا هدیه خداوند است)، جریان طبیعی‌ای است که بدون اختیار ما به وجود می‌آید"^۲.

سوالی که فیلسوف فرانسوی تیارشاردن^۳ در مقاله "عشق - نیرو" مطرح می‌کند، اکثر نویسندگان هنگام وصف حوادث و شخصیت‌های آثار بخود آن را مد نظر قرار می‌دهند. او ضمن اظهار نظر در مورد عشق، می‌پرسد: "... آیا این همان پرتونوری نیست که می‌تواند به ما کمک کند تا واضح‌تر اطراف خود را ببینیم"^۴. واقعاً اکثر نویسندگان از طریق عشق خصوصیات قهرمانان آثار خود و اهداف و تلاش‌های زندگی آنان را عیان می‌سازند.

بحث و بررسی

عشق و خوشبختی خانوادگی یکی از مسائل دائمی ادبیات جهان می‌باشد. در دوران مختلف حیات بشر نویسندگان و اندیشمندان مسائل مرتبط با این موضوع را به شکل‌های گوناگون بررسی نمودند.

و.پ. شستاکوف^۵ در مقدمه کتاب "عشق روسی" می‌نویسد: "ادبیات روسی و منتقدان ادبی پیوسته به موضوع عشق روی می‌آوردند و با جدیت تلاش می‌کردند تا اهداف فلسفی و اخلاقی و ارتباط آن با رویدادهای جهان و فرهنگ ملی را درک کنند. در این وادی عشق به شکلی گسترده و پر معنی درک می‌شد، عشق قبل از هر چیز مانند راهی به سوی خلاقیت، در جهت درک مسائل روحی و تکامل اخلاقی بود"^۶.

1. Vladimir Solovev

۲. ولادیمیر سالوویف، فلسفه عشق، مسکو، ۱۹۹۰، جلد ۲، ص ۷۳

3. T. de Shardin

۴. تیارد شاردن، فلسفه عشق، مسکو، ۱۹۹۰، جلد ۲، ص ۸۴

5. V. P. Shestakov

۶. و.پ. شستاکوف، عشق روسی، مسکو، ۱۹۹۱، صص ۱۷-۱۸

خانم ت. ک. شاه عزیزوا^۱ ضمن بررسی نمایشنامه‌های چخوف و مقایسه آنها با نمایشنامه‌های "جدید" اروپای غربی به مسئله عشق در آثار چخوف بی‌توجه نبوده است، او اشاره می‌کند که قهرمانان چخوف مانند قهرمانان نمایشنامه‌های اروپای غربی از عشق بی‌جواب رنج می‌کشند، آنها در عشق و خانواده خوشبخت نیستند: "عشق در آثار چخوف زیاد است، در واقع "پنج پوت" در همه نمایشنامه‌های او به غیر از "باغ آلبالو". همه جا این عشق ناموفق و غمناک است... اگر چخوف را با نویسندگان غربی مقایسه کنیم، قبل از هر چیزی اعتقاد او به عشق به چشم می‌خورد. بی‌اعتباری که موضوع عشق در نظر استرینبرگ^۲ برخوردار است، نزد او نیست. اعتقاد به خود عشق، چخوف را مجبور نمی‌کند که به ناجی بودن آن معتقد باشد. مشکل این نیست که اغلب عشق‌ها متقابل نیستند، بلکه اتحادی که بر اساس عشق متقابل به وجود می‌آید، به هر شکلی خراب می‌شود، مانند عشق ورشینین^۳ و ماشا^۴ (نمایشنامه "سه خواهر")، روابط نینا زارچنایا^۵ ابتدا با ترپلف^۶ و بعداً با تریگورین^۷. (نمایشنامه "مرغ دریایی"). فقط عشق نمی‌تواند چشم انسان را از آن چیزهایی که در اطرافش اتفاق می‌افتد، ببندد و نمی‌تواند رنج‌هایی را که خودش نساخته، بلکه شرایط زندگی به وجود آورده، از بین ببرد."^۸

البته نظرات خانم شاه عزیزوا در مورد مسئله عشق در نمایشنامه‌های چخوف را هم می‌توان به نثرهای سال‌های ۹۰ چخوف نیز ربط داد. به نظر ما آن تغییراتی که چخوف به این موضوع می‌دهد و همچنین خصوصیات آن را می‌شود در نثر دنبال کرد. در مورد مسئله خانواده نیاز به یک قانون کلی است که ارائه این قانون با بررسی و مقایسه داستانها و نمایشنامه‌های او ممکن می‌باشد.

سیستم نظام خانوادگی اشرافی در اروپای غربی و همچنین در روسیه به دلایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از هم پاشید. به دنبال آن، برخورد با ازدواج، خانواده و عشق هم عوض شد.

1. T. K. Shah-Azizova
2. Strendburg
3. Vershenen
4. Masha
5. Nina Zapechnaya
6. Trephev
7. Tregorin

این تغییرات قبل از همه به دگرگونی روابط خانوادگی مربوط می شود که تحت تاثیر جنبش دموکراسی و لیبرالی که در غرب و روسیه پدیدار شد. زنان بیش از پیش فعالانه در عرصه زندگی اجتماعی فعالیت می کردند و بیشتر مستقل می شدند. در عشق و خانواده هم سعی می کنند که با مردها برابر باشند. آزادی انتخاب، با قوانینی که بر اساس آن خانواده در صد سال گذشته در روسیه بنا می شد در تناقض بود. این قوانین در روسیه خیلی دقیق تعیین شده بود. اما در اواسط قرن نوزدهم این دقت و نظم از بین رفت. اگر قبلاً والدین در انتخاب عروس و داماد حرف آخر را می زدند، ولی کم کم تحت تاثیر حرکت به اصطلاح دموکراسی غرب حق انتخاب به جوانها داده شد که مانند والدین مسایل مالی را در نظر نمی گرفتند، بلکه بر اساس عشق و احساس انتخاب می کردند. با از بین رفتن قوانین گذشته برخورد و رفتار با خانواده هم تغییر کرد، به همین دلیل برداشت از خوشبختی خانوادگی هم تغییر کرد. تغییراتی که در نیمه دوم قرن نوزدهم در نظام خانوادگی به وجود آمد در آثار آ.د. آستروفسکی^۱ و ل.ن. تالستوی و دیگر نویسندگان روسیه هنرمندانه نشان داده شده است. علت ویرانی خانواده در هر مورد مشخصی "مخصوص به خود" است و چخوف هم به این ویژگی یعنی به "مخصوص به خود بودن" آن تاکید دارد. موضع چخوف در این مسئله این است که قهرمانان او با این که آزادی انتخاب دارند و احساس متقابل هم وجود دارد، اما در عشق و خانواده خوشبخت نیستند.

اگرچه چخوف در جوانی کمبودهای نظام خانوادگی گذشته و علایق مالی در عشق را با ریشخند و تمسخر وصف می کند (داستان های کوتاه "ازدواج حسابگرا"، "عروسی با حضور ژنرال" و نمایش تک پرده ایی "عروس" ۱۸۸۹)، اما با گذشت زمان یا دقت بیشتر به این مسائل می پردازد. در داستانها و نمایشنامه های سالهای ۹۰ نویسنده دیگر تمسخر وجود ندارد، بلکه لحن آثارش غمناک می شود. قهرمانان او در عشق و خانواده، خوشبختی را نمی چشند، گرچه به نظر می رسد که برای خوشی همه چیز مهیا است: عقل، تحصیلات، رقت قلب و... ولی می توان دریافت که تجربیات شخصی او و دوستانش اجازه درک خوشی را در عشق به او نمی دهد. آزادی انتخاب، آزادی ابراز احساسات، خوشبختی را تضمین نمی کند. به همین خاطر طنز و ریشخند

چخوف در نیمه دوم نویسندگیش تبدیل به تفکرات غمناک و دردناک می‌شود. سرنوشت چنین است یا این. که خود انسان در این مورد مقصر است؟ هیچ کس نمی‌داند و هیچ کس هم نمی‌تواند به انسان برای دسترسی به خوشبختی کمک کند. از این جهت او به نمایشنامه نویسی‌ها و نویسندگان "جدید" غربی نزدیک است. از طرف دیگر چخوف آثار خود را بر اساس مسائل روزیته می‌سازد و این هم به نوبه خود او را با نویسندگان روسی معاصرش نزدیک می‌کند. چخوف با وصف این همه عشق‌های ناموفق در آثار خود چه چیزی را می‌خواست بیان کند؟

ب.ی. آلکساندروف^۱ به درستی اشاره می‌کند که "موضوع عشق و خانواده از همان ابتدا توجه چخوف را به خود جلب کرده است. آنتون چخونته^۲ از دواج حسابگرا^۳ و عشق مبدل به "کالای زنده" را شدیداً مورد تمسخر قرار می‌داد. او در ادامه اضافه می‌کند که "در آثار نیمه دوم، داستان‌های زیادی می‌بینیم که از فاجعه‌های بزرگ انسانی حکایت می‌کند که از نتایج روابط نادرست و قلبی خانوادگی نظام بورژوازی می‌باشد."^۳ پذیرش قسمت آخر نظر آلکساندروف مشکل است. چرا که فاجعه‌های خانوادگی و عشقی، تنها در جوامع بورژوازی پیش نیامدند، و فقط به روابط بورژوازی انسان‌ها مرتبط نمی‌باشند. علت این فاجعه‌ها عمیق‌تر از این‌هاست. این مسئله فقط به روابط اجتماعی منحصر نمی‌شود، بلکه به روابط روانی انسان‌ها هم ارتباط دارند. به نظر ما چخوف علت عدم موفقیت قهرمانان خود در عشق و خانواده را ابتدا در سطح اجتماعی و مالی آنها می‌بیند (در آثار اولیه) و کم‌کم گسترش می‌دهد و این جستجو را عمیق‌تر می‌کند. علت عدم موفقیت را در روایات قهرمانان و تأثیرات روحی آنان هم جستجو می‌کند و دیگر آن را به روابط اجتماعی و مالی محدود نمی‌کند.

به این ترتیب این موضوع در آثار چخوف گسترش پیدا می‌کند و عمق آن تا حیطه روانی قهرمانان هم می‌رسد.

1. B. E. Aleksandrov
2. Anton Chekhonte

۳. ب.ی. آلکساندروف. درس‌هایی در باره چخوف، مسکو، ۱۹۵۷، ص ۲۱۸

اما باید یادآور شد که قهرمانان عاشق در آثار چخوف همیشه متحمل رنج می‌شوند، در عشق خود خوشبختی را احساس نمی‌کنند، آرامش روحی و اخلاقی را نمی‌چسند. اگر آرامشی در دوران عاشقی احساس می‌کنند، آن هم کوتاه مدت و محدود می‌باشد.

خصوصیات چخوف هم در وصف عشق‌ها و خانواده‌های ناموفق این است که او علت عدم موفقیت هر قهرمانی را به خودش نسبت می‌دهد، و هیچ گاه آن را عمومیت نمی‌بخشد. ما ضمن بررسی آثار او سعی می‌کنیم نظر یا نظریات کلی‌ایی در باره این موضوع ارائه دهیم.

در بعضی از داستان‌های چخوف (برای مثال در داستان‌های بلند "سبک سر"، "معلم ادبیات"، "راهب سیاه‌پوش"، "سه سال"، "زندگی من" و غیره) قهرمانان توهم خوشبختی و عشق را برای مدت کوتاهی احساس می‌کنند، اما در نمایشنامه "مرغ دریایی" او این خوشبختی کوتاه مدت هم وجود دارد.

عشق نی کیتین^۱ به ماشا (داستان "معلم ادبیات") به نظر می‌رسد که پاک و واقعی است، به عشق او هم جواب متقابل داده می‌شود. عشق آندری پرازوروف^۲ به ناتاشا^۳ (نمایشنامه "سه خواهر") به همین شکل، به نظر می‌رسد که این عشق واقعی و متقابل است که براساس آن می‌شود خانواده تشکیل داد. واقعا هم پس از ازدواج، نی کیتین مانند آندری از زندگی خود احساس رضایت می‌کند. حالا "بهترین روزهایش یکشنبه‌ها و جشن‌ها بودند که او از صبح تا عصر در منزل به سر می‌برد. در این روزها او در کارهای ساده که در عین حال برایش دلنشین و جالب بود، شرکت می‌کرد"^۴.

حالت خوشبختی آندری در اظهار عشق او به ناتاشا ابراز می‌شود: "اوه جوانی، جوانی عجیب و زیباست،... باورم کنید، باورم کنید، من این قدر خوشحالم، قلبم پر از عشق و شادی است..." (ج ۱، ص ۱۳۸).

1. Nikiteen
2. Andrei Prozorov
3. Natasha

۴. آ.پ. چخوف، مجموعه کامل آثار چخوف در ۳۰ جلد، مسکو، ۱۹۷۴-۱۹۸۲، جلد ۸، صص ۳۲۶-۳۲۷ (در ادامه کلیه نقل و

قولها از این مجموعه با ذکر شماره جلد و صفحه داخل پرانتز خواهد آمد).

این حالات خوشبختی نی‌کیتین و آندری زیاد ادامه پیدا نمی‌کند. بعد از یک سال در ذهن نی‌کیتین به جای این حالت خوشی، اندیشه‌های سختی جایگزین می‌شود که مخالف آرامش و خوشبختی خود می‌شود و از زندگی خود رنج می‌کشد: "به نظرش می‌رسید که به غیر از نور ملایم چراغ که به خوشبختی آرام زندگی خانوادگی لبخند می‌زند، به غیر از این دنیای کوچک که او در آن این‌طور شیرین و با آرامش زندگی می‌کند... دنیای دیگری هم وجود دارد... ناگهان دلش شدیداً" و با حسرت آن دنیای دیگر را می‌خواست تا خودش در یک جایی، در کارخانه یا کارگاه بزرگی کار کند... بنویسد،... خسته شود، رنج بکشد... (ج ۸، ص ۳۳۰).

این‌طور حسرت خوردن برای یک زندگی فعال و پرتلاطم از خصوصیات آندری پروزوروف هم می‌باشد. در صحبت‌هایش با فراپونت^۱ از زندگی خود، زندگی‌ایی که همه برنامه‌ها و آرزوهایش را از بین می‌برد ابراز نارضایتی می‌کند: "خدای من، من دبیر انجمن کشاورزان هستم،... من دبیر انجمن کشاورزان اینجا باشم، منی که هر شب خواب می‌بینم که پروفیسور دانشگاه دولتی مسکو هستم، دانشمند معروفی که سرزمین روسیه به آن افتخار می‌کند." (ج ۱۳، ص ۱۴۱).

نی‌کیتین با بررسی زندگی خانوادگی خود، به این نتیجه می‌رسد که خوشبختی و آرامش سال اول زندگیش دیگر ممکن نیست. "او حدس می‌زد که توهم و خیال بافی تمام شد و یک زندگی آگاهانه و عصبی جدیدی شروع می‌شود که با خوشبختی شخصی نمی‌سازد". او علت از بین رفتن زندگی خود را پیدا می‌کند که آن هم پستی می‌باشد: "دور و برم را پستی فراگرفت، آدم‌های ملول و فرومایه... وحشتناک‌تر، توهین‌آمیزتر از پستی چیزی نیست. باید فرار کرد." (ج ۸، ص ۳۳۲).

آندری هم مانند نی‌کیتین سعی می‌کند که فرار کند، به مسکو برود. تا آرزوهایش را به تحقق برساند، دانشمند شود، اگر در داستان چخوف این امید وجود دارد که قهرمان زندگی پست را رها کند و برود، در نمایشنامه برعکس، به نظر می‌رسد که امیدی نیست، به همین خاطر آندری به تیره کردن نوع زندگی خود شروع می‌کند و به صورت عضوی از آن در می‌آید. گرچه آرزوی آزاد شدن از این زندگی بی‌روح را برای خود و فرزندانش می‌نماید: "این وضعیت نفرت‌انگیز است،

اما در عوض زمانی که در مورد آینده فکر می‌کنم، چقدر خوب است!... و در دوردست‌ها نور می‌دمد، من آزادی را می‌بینم، می‌بینم که چطور من و فرزندانم از زندگی تنبلی و... آزاد می‌شویم" (ج ۱۳، ص ۱۸۲).

به این ترتیب چخوف در اینجا خوشبختی خانوادگی پیش پا افتاده‌ای را وصف می‌کند. بنا بر تصور نی‌کیتین و آندری عشقی، که آنها به دست آوردند، باید به آنها خوشبختی کامل شخصی می‌داد. اما نویسنده اندک اندک پستی چنین خوشبختی خانوادگی پیش پا افتاده را نشان می‌دهد. قهرمانان او هم کم کم می‌فهمند که این فقط توهمی از خوشبختی و عشق واقعی است. توهمی که ثمره تصور مبتذل آنها از خوشبختی خانوادگی بوده است. آنها فهمیدند که خوشبختی واقعی با نوع زندگی‌ای که آنها در پیش گرفتند، سازگار نمی‌باشد. ضمن تصویر سیمای خوشبختی خانوادگی، چخوف قهرمانان خود را به مبتذل بودن و بی‌معنی بودن چنین خوشبختی می‌رساند. اما چخوف تصور خودش از عشق واقعی متقابل و خوشبختی خانوادگی را به تصویر نمی‌کشد، ولی می‌شود حدس زد که از نظر چخوف زندگی با خوشبختی شخصی به معنای مبتذل آن (پیش پا افتاده آن) سازگار نیست. واقعاً هم قهرمانان چخوف، آنهایی که با علم و دانش ارتباط دارند و بحلاق هستند، معمولاً یا از خوشبختی شخصی محروم هستند، یا این که آن را فوری از دست می‌دهند.

در آثار چخوف کسی روشنفکران بحلاق را درک نمی‌کند، حتی نزدیکان شان آنها را نمی‌فهمند. آنها تنها هستند، اما تلاش می‌کنند که این تنهایی خود را به وسیله عشق از بین ببرند. تلاش آنها در عشق خیلی زیاد و شاعرانه است. این حالت مخصوص خیلی از قهرمانان چخوف است: هنرمند از داستان "خانه کوتاه اشکیوس"، تریگورین، تربلوف، نینازارچنایا از نمایشنامه "مرغ دزیایی"، لاتف، از داستان "سه سال"، کورین^۲ از داستان "راهب سینه‌پوش" و غیره. آنها در عشق، رمانتیک و خیال‌باف هستند. قهرمان داستان "خانه کوتاه اشکیوس" احساس خود به ژنیا والچانینوا^۳ را چنین وصف می‌کند: "قلبم پر از لطافت و آرامش بود، از خودم راضی بودم، راضی

1. Laptov

2. Kovreen

3. Jenya Volchaninova

در عشق نینا هم دیگر گونی حاصل می‌شود: از عشق پاک دختر ساده به ترپلف، نویسنده جوان و تازه کار، به عشق پر از رنج و تحقیر آمیز زن با تجربه به نویسنده مشهور (تریگورین) تبدیل می‌شود. عشق پاک نینا به ترپلف، عشق نبود، بلکه آرزوی عشق بود. این احساس برای نینا زود گذر به نظر می‌رسد. چرا این عشق به وجود نیامد؟

در ابتدای نمایشنامه چخوف دختر زویاتی و رمانتیکی را نشان می‌دهد که در راه موفقیت تلاش می‌کند، ترپلف را دوست دارد، به خاطر این که ترپلف مانند او رمانتیک و جوانی نام است، نویسنده‌ای جوان است که برای شهرت تلاش می‌کند. نینا به خاطر استعداد ترپلف، او را دوست دارد. این عشق برایش واقعی به نظر می‌رسید تا زمانی که تریگورین نویسنده مشهور را شناخته بود. به گفته استانیسلاوسکی: "نینا بعد از مطالعه زیاد داستان‌های کوتاه خوب، ولی بی‌محتوای تریگورین، عاشق او نمی‌شود، بلکه عاشق رویاهای دخترانه خود می‌شود."^۱ این نظر استانیسلاوسکی را در مورد عشق نینا به تریگورین می‌شود به عشق نینا به ترپلف هم ربط داد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نینا در ابتدا ترپلف را به خاطر استعدادش دوست داشت، اما بعد از مقایسه ترپلف با تریگورین، نینا در ترپلف فقط ادعای فوق‌العاده بودن را می‌بیند. در کنار نویسنده موفق و مجتهد، او (ترپلف) در چشم‌های نینا ناچیز به نظر می‌آید. نینا با وجود عشق تریگورین به عنوان یک نویسنده می‌شود؛ اما این عشق سست و ناپایدار است. ابتدا این عشق مخفیانه، سپس شدیداً و توأم با خسارت و در پایان آرام و بخشنده است. به بعد از آن:

عشق را فدای ایده یا هدفی کردن، از خصوصیات قهرمانان دیگر چخوف هم می‌باشد. در این رابطه نینا شباهت زیادی به ماشا قهرمان داستان "زندگی من" دارد. عشق ماشا هم پاک و شاعرانه می‌باشد. اما او عشق را فدای حرفه خود یعنی خوانندگی می‌کند. تلاش برای موفقیت در فعالیت‌های هنری، قوی‌تر از خوشبختی آرام خانوادگی به نظر می‌رسد. تلاش برای خودنمایی قهرمان را مجبور می‌کند که از خانواده صرف‌نظر کند:

1. Stanislavski

۲. ک. بی. استانیسلاوسکی آ. پ. چخوف در خاطرات معاصرین، مسکو، ۱۹۶۰، ص ۲۸۰

"م. آ. عزیز و خوب من.... خدا حافظ... دلم می‌خواهد به سوی آزادی بروم، من موفق خواهم شد... عزیزم، مهربانم، آزادیم، راه به من بده... ملاقات و آشنایی با شما همچون تابش آفتاب در زندگیم بوده است. اما این یک اشتباه بود، که همسر شما شدم... هر چه زودتر برایم بنویسید که شما هم موافقید که این اشتباه مشترک مان را اصلاح کنیم... خوب و سالم هستم، پول در می‌آورم. هر لحظه خدا را شکر می‌کنم که زن بدی مثل من بچه دار نشد. حالا آواز می‌خوانم، موفقیت هم پیدا کرده‌ام. مرا ببخشید...". (ج ۹، صص ۲۷۱-۲۷۲).

جالب این است که روشنفکران معمولی، (غیر خلاق) در آثار چخوف برداشت دیگری از خوشبختی دارند. اکثر آنان خوشبختی را در کار مشخصی می‌بینند. به همین دلیل خوشبختی را به هدف مشخصی ربط می‌دهند. برای مثال لیدا^۱ از داستان "خانه کوتاه اشکیوس" هدف زندگی و خوشبختی را در فعالیت های انجمن کشاورزان، در ساختن مدرسه، کتابخانه و بیمارستان می‌بیند. ایرینا پرازوروا^۲ از نمایشنامه "سه خواهر" هم چنین نظری در مورد خوشبختی دارد. "انسان باید زحمت بکشد، کار کند، هر کس که باشد، هدف زندگی و خوشبختی او در همین خلاصه می‌شود...". (ج ۱۳، ص ۱۲۳).

میسائیل^۳ قهرمان داستان "زندگی من"، لاتیف قهرمان داستان "سه سال" هم چنین نظری دارند. دستیابی به چنین خوشبختی معین و مشخص را که لیدا ("خانه کوتاه اشکیوس")، ایرینا ("سه خواهر") و غیره درباره آن سخن می‌گویند، چخوف در داستان "انگوز فرنگی" (۱۸۸۹) نشان می‌دهد. قهرمان این داستان چیمشه، هیرمالایفسکی^۴ در مقابل خود هدف مشخص و معینی قرار داد و سخت تلاش کرد تا به آن رسید. در مورد چیمشه، هیرمالایفسکی خواننده از زبان نقال داستان ایوان ایوانوویچ^۵ (دامپزشک) می‌شنود. او ضمن حکایت در مورد برادرش که به آن چیزی را که خیلی دلش می‌خواست و هدف زندگی او بود، به دست آورد، از خوشبختی انسان‌ها حرف می‌زند: "من دیدم آدم خوشبختی را که آرزوی قلبی‌اش به خوبی برآورده شد، به هدف زندگیش

1. Leda

2. Irena Prozorova

3. Misaeel

4. Chumsha-Hymalyovski

5. Ivan Ivanovich

رسید، آن چیزی را که می‌خواست به دست آورد، از خود و سرگذشت خود راضی بود... زمانی که در مورد خوشبختی انسان‌ها فکر می‌کنم همیشه در ذهنم به دلایلی چیز دردناکی با آن می‌آمیزد... خوشبخت‌ها احساس خوشی می‌کنند فقط به خاطر این که بدبخت‌ها، سختی‌ها و فشارها را ساکت تحمل می‌کنند. بدون این سکوت خوشی ممکن نبود... باید پشت در هر آدم راضی و خوشبخت کسی بایستد و یا ضربات چکش پیوسته یادآوری کند که بدبخت‌هایی هستند تا او خوشبخت نباشد. زندگی زود یا دیر چنگال تیز خود را به او نشان می‌دهد، بلائی به سرش می‌آید - مریضی، فقر، تلفات به او روی خواهد آورد، هیچ کس او را نخواهد دید، همان طور که او حالا کسی را نمی‌بیند و نمی‌شنود" (ج ۱۰، صص ۶۱-۶۲).

سپس ایوان ایوانویچ این طور نتیجه‌گیری می‌کند: "خوشبختی مشخصی وجود ندارد، و نباید هم وجود داشته باشد، اگر در زندگی هدف و غرضی وجود داشته باشد، هدف و غرض آن در خوشبختی ما نیست، بلکه در چیزی خیلی پرمعنی و عالی می‌باشد. تا می‌توانید کار نیک انجام دهید" (ج ۱۰، ص ۶۴).

آیا دیدگاه چخوف در مورد خوشبختی در این جملات دیده نمی‌شود؟ بی‌جهت نیست که چخوف قهرمانان خود را از عشق و خوشبختی محروم می‌کند. عشق و خوشبختی آنها کوتاه مدت و توهمی است. به خاطر این که این گونه خوشبختی و عشق از نظر چخوف چیزی جدید، عالی و پرمعنی در زندگی قهرمان وارد نمی‌کند.

چنین نظری وجود دارد، که چخوف هیچ وقت مسئله عشق و خانواده را از دیدگاه مذهبی بررسی نمی‌کند. قهرمانان او هیچ‌گاه در مسئله عشق و خانواده به خدا روی نمی‌آورند، حتی زمانی که در شرایط سختی قرار دارند. بعضی از منتقدان می‌گویند که عدم بررسی مسئله عشق از دیدگاه مذهبی، نمایانگر مناظره غیر مستقیم چخوف با دیدگاه نویسندگانمانند تالستوی و داستایفسکی می‌باشد. در همین راستا ولادیمیر باریسویچ کاتایف^۱ در کتاب "ارتباطات ادبی چخوف" می‌نویسد که "در داستان‌های "دونل"، "خانم" و "سه سال" مناظره غیر مستقیمی با داستان "سانات کزتر" تالستوی وجود دارد. در این داستان موضع تالستوی در مورد ازدواج و خانواده به

روشنی مشخص می‌باشد. تالستوی در مساله عشق و خانواده طرفدار موازین اخلاقی است که بر پایه اصول مسیحیت باید حامل خوشبختی. در خانواده باشد. چخوف در داستانهای فوق‌الذکر با کلی‌گویی و نتیجه‌گیری‌های تالستوی مخالفت می‌کند، در ضمن به "مخصوص به خود بودن" و فردی بودن آنها تاکید می‌کند، در ادامه بررسی خود از داستان "سه سال" کاتایف می‌گوید که چخوف جواب خود را به تالستوی می‌دهد: "آرامش و خوشبختی خانوادگی هرگز به پیروی و یا سرپیچی کردن از مذهب وابسته نیست" از خانواده لاپتف گرچه براساس قوانین مسیحیت بنا شده است ولی آنها هم خوشبخت نیستند.

اما از نظر ما فرضیه دیگری هم بر اساس داستان‌های بررسی شده ممکن می‌باشد: قهرمانان پس از آن که ارتباط شان با خدا قطع می‌شود، پس از آن که قابلیت معتقد بودن را از دست می‌دهند، قابلیت دوست داشتن و خوشبختی واقعی را هم از دست می‌دهند. بیهوده نیست که در داستان "راهب سیاه‌پوش" در مقابل قهرمان داستان کورین، راهب ظاهر می‌شود، به کورین الهام می‌بخشد و به او احساس خوشبختی می‌دهد. با غیبت راهب، در زندگیش نفاق روحی با خودش، با نزدیکانش و با زنش پدیدار می‌شود. زمانی که راهب ظاهر می‌شود ذهن کورین خلاق می‌شود، در آن هنگام قهرمان خودش را انسان خوشبخت می‌داند، قادر است که دوست داشته باشد و کار کند. اما اطرافیانش راهب را هذیان یک دیوانه یعنی کورین می‌دانند و به هر طریقی سعی می‌کنند که او را از راهب جدا کنند. راهب از بین می‌رود. با غیبتش قابلیت کار کردن کورین هم از بین می‌رود، کورین تبدیل به یک آدم معمولی می‌شود. مانند همه کسانی که احساس بدبختی می‌کنند و رنج می‌برند و از خود ناراضی هستند. و اما چخوف جواب روشنی نمی‌دهد که این راهب کیست - واقعی است یا توهمی؟ کورین هم نوع زندگی اطرافیان خود را پست می‌داند و ملاقات با راهب را آرزومند است تا به زندگی او هدفی بدهد.

همچنین چخوف در داستان "سه سال" سیمای زنی را وصف می‌کند که در آثارش کمیاب است، این یولیا^۱ زن لاپتف می‌باشد. لاپتف به مذهبی بودن او تاکید می‌کند و شیفته مذهبی بودن

۱. وب. کاتایف، ارتباطات ادبی چخوف، مسکو، ۱۹۸۶، صص ۷۱-۷۲-۷۶

او می‌باشد "او مذهبی است، شما می‌توانید تصور کنید که این یا چه خد در من تاثیر می‌گذارد و ارزش‌اش را در نزد من بالا می‌برد" (ج ۹، ص ۱۶). ضمناً خود لاتیف مذهبی نیست و علاوه بر این از کلیسا هم وحشت دارد، او به یولیا می‌گوید: "... اما من از مذهب می‌ترسم، ... زمانی که از کنار کلیسا می‌گذرم، دوران کودکیم به خاطر می‌آید و وحشت فراگیرم می‌شود." (ج ۹، ص ۳۹). ممکن است که به همین دلیل یولیا بیشتر خوشبخت است و به شوهرش عشق پیدا می‌کند، اما لاتیف برعکس، این عشق را از دست می‌دهد. زندگی بدون خدا و عشق او را از نزدیکانش بیگانه می‌کند. او (لاتیف) تنها است، این تنهایی مخصوص خیلی از قهرمانان چخوف می‌باشد، علت آن را هم می‌شود در بی‌اعتقادی آنها و تهی بودن قلب شان از خدا دانست.

نتیجه‌گیری

بدین ترتیب، اکثر قهرمانان چخوف در عشق خوشبخت نیستند و اغلب در انتظار تحولی مطلوب می‌باشند. مثلاً هنرمند در داستان "خانه کوتاه اشکبوس" امید ملاقات مجدد با ژنیا را دارد. امیدوار است که شاید به خوشبختی دست پیدا کند. لاتیف در داستان "سه سال" امید زندگی خانوادگی یا سعادتی را دارد، گرچه به آن اطمینان ندارد. نینا از نمایشنامه "مرغ دریایی" امیدوار است که در فعالیت‌های هنری موفق شود. کورین در داستان "راهب سیاه‌پوش" راهب را به امید خوشبختی ملاقات می‌کند.

همان‌طور که می‌بینیم مسئله خوشبختی را چخوف در مقایسه با دیگر نویسندگان روسی (تورگنف، داستایفسکی، تالستوی) به شکل دیگری بررسی می‌کند. او در آثارش این مسئله را مطرح می‌نماید که چه چیزهایی مانع خوشبختی انسان می‌شود. انسان‌ها (در هر مورد مشخصی) خوشبختی را در چه می‌بینند؟

چخوف تصویری کلی از خوشبختی نمی‌دهد، بلکه برعکس، بر فردی بودن آن تاکید دارد. مفهوم خوشبختی نزد قهرمانانش متفاوت است. برای مثال در داستان "انگور فرنگی" مفهوم خوشبختی مشخص و معین است، اما در نمایشنامه "مرغ دریایی" بسیار شاعرانه و رماتیکی می‌باشد.

منابع

- Александров Б.И. Семинарий по Чехову. М., 1957.
Катаев В.Б. Литературные связи Чехова. М., 1989.
Соловьев В.С. Философия любви. М., 1990.
Станисловский К.С. А.П. Чехов в воспоминаниях современников. М., 1960.
Тейяр де Шарден Философия любви. М., 1990.
Франк С.А. Философия любви. М., 1990.
Чехов А.П. Полное собрание сочинений и писем в 30-ти томах. М., 1974-1982.
Шах-Азизова Т.К. Чехов и западноевропейская драма его времени. М., 1966.
Шестаков В.П. Русский Эрос. М., 1991.